

سلسله مباحث از غنای قرآنی ۱۶ - ۶

از ولادت تا شهادت حضرت زهرا علیها السلام و مرثیه

در سوره های منزل و مدثر

شب ششم محرم ۱۴۴۲

عنوان بحث شب ششم:

تکبیر انحصاری رب و تظہیر انحصاری شیاب خاتم پیامبران

﴿قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ \* وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾

سوره دخان ۱/ تا ۴.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می توانید به پایگاه

اینترنتی

[www.sadeqifard.com](http://www.sadeqifard.com)

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد



زیارت حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام در مسجد کوفه:

«سَلَامُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَسَلَامٌ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ، وَأُمَمِيهِ الْمُتَنَجِّبِينَ، وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ، وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ، وَالرَّاكِبَاتِ الطَّيِّبَاتِ فِيمَا تَغْتَدِي وَتَرُوحُ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. أَشْهَدُ أَنَّكَ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الرِّكَاعَةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَهَيَّيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَقَتَلْتَ عَلَى مِنْهَاجِ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، حَتَّى لَقَيْتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ عِنْدَكَ رَاضٍ. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَقَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَبَدَلْتَ نَفْسَكَ فِي نُصْرَةِ حُجَّةِ اللَّهِ وَابْنِ حُجَّتِهِ، حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ. أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالْوَفَاءِ، وَالتَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ، وَالتَّسْبِيحِ الْمُتَنَجِّبِ، وَالدَّلِيلِ الْعَالِمِ، وَالْوَصِيِّ الْمُبَلَّغِ، وَالْمُظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ. فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَعَنْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَأَعَنْتَ، فَانْعَمَ عُقْبَى الدَّارِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَمَرَ بِقَتْلِكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ افْتَرَى عَلَيْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهَلَ حَقَّكَ، وَاسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَايَعَكَ وَغَشَّكَ، وَخَذَلَكَ وَأَسْلَمَكَ، وَمَنْ أَلَبَّ عَلَيْكَ وَمَنْ لَمْ يُعِينِكَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَثْوَاهُمْ وَبَسَسَ الْوَرْدُ الْمُزَوَّدُ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا، وَأَنَّ اللَّهَ مُنْجِزُكُمْ مَا وَعَدَكُمْ».

«سلام خدای والای بزرگ و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران مرسلش و پیشوایان برگزیده اش و بندگان شایسته اش و همه شهیدان و راستگویان و دروهای پاکیزه و پاک در بامداد و پسین، بر تو ای مسلم بن عقیل بن ابی طالب و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد. شهادت می دهم که تو نماز را به راستی برپا داشتی و حق زکات را به درستی پرداخت کردی و به معروف امر و از منکر نهی کردی و شهادت می دهم که تو در راه خدا از هیچ کوششی دریغ نکردی و آن گونه که باید جهاد کردی و در راه مجاهدان راه خدا کشته شدی تا آن زمان که به لقای خدایت رفتی در حالی که خدا از تو خوشنود بود. همچنین شهادت می دهم که توبه راستی، به پیمان خدا وفا کردی و در راه یاری حجت خدا و فرزند حجت خدا، بذل جان نمودی تا آن که مرگ به سراغت آمد. شهادت می دهم برای تو، که تو تسلیم گشتی و وفاداری و خیرخواهی کردی برای یادگار پیامبر مرسل و سبط برگزیده و راهنمای دانشمند و وصی تبلیغ کننده و آن ستمدیده ای که حقش را پایمال کردند. پس، خدا به تو از جانب پیامبرش و امیر مؤمنان و حسن و حسین پاداش دهد؛ بهترین پاداشها را؛ به خاطر آن بردباری و تلاشی که به حساب خدا کردی و به خاطر یاریت؛ و چه خوب است خانه سرانجام تو. خدا لعنت کند کسی را که تو را کُشت و خدا لعنت کند کسی را که به کُشتنت دستور داد و خدا لعنت کند کسی را که به توستم کرد و خدا لعنت کند کسی را که بر تو افترازد و خدا لعنت کند کسی را که حق تو را نشناخت و حرمتت را سبک شمرد و خدا لعنت کند کسی را که با تو بیعت کرد و خیانت نمود و از یاریت دست کشید و تو را به دشمن تسلیم کرد و خدا لعنت کند آن کس را که با دشمنان

علیه تودست به یکی کرد و یاریت نکرد. ستایش خدایی را که دوزخ را جایگاه آنان قرار داد و دوزخ چه بد جایگاهی است برای واردین. شهادت می‌دهم به راستی تو مظلوم کشته شدی و حتماً خداوند به وعده‌ای که به شما داده است وفا می‌کند».

\*\*\*\*\*

آیه مبارکه ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ از دو فرمان ترکیب یافته که با «فاء» به یکدیگر عطف شده است. بر این مبنا، «انذار» باید بعد از «قیام» صورت بگیرد.

از مقایسه سه فرمان: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ و ﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ و نیز ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ به خوبی دانسته می‌شود که:

فرمان ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ بعد از مرحله علنی شدن دعوت خاتم پیامبران نازل و صادر شده است.

با تثبیت این مطلب - که ذره‌ای نیز تردید نمی‌پذیرد - باید تمام روایتهای بخاری و بخاریها را به یک باره به دیوار کوبید؛ روایتهایی که از نزول آیات آغازین «سوره مدثر» در آغاز دعوت و به عنوان اولین آیات و اولین سوره‌ای سخن گفته که بر پیامبر رحمت نازل شده است.

با مخدوش بودن این روایتها، بحث «دثرونی» و «زملونی» که در این روایتها مطرح شده است نیز مخدوش می‌شود و در نهایت ملاحظه می‌شود که:

اصحاب حدیث و تفسیر عامه، دانسته و با چشمی باز، به تحریف این آیات پرداخته‌اند؛ به تحریف آیاتی که از ولادت حضرت زهراى مرضیه بحث می‌کند که سلام خدا بر او و بر پدر و مادر و بر همسر و بر فرزندان او باد!

فرمان انذار، فرمانی همه جانبه و همگام

فرمان: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ از دو جهت اطلاق دارد:

۱. از نظر افرادی که باید مورد انذار قرار بگیرند.
۲. از نظر مواردی که باید مورد انذار قرار بگیرند.

در آیات کتاب خدا، در بسیاری از موارد، افرادی که باید مورد انذار قرار بگیرند، با صراحت معرفی شده‌اند. برای نمونه، در «آیه یوم الإنذار»، «خویشان نزدیک خاتم پیامبران» افرادی هستند که باید مورد انذار

قرار بگیرند.

در آیه‌ای از «سوره یونس»، «الناس» به عنوان افرادی معرفی شده‌اند که باید انذار شوند:

﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ...﴾<sup>۱</sup>

«آیا برای مردم تعجب آوراست که ما به مردی از میان خودشان وحی کرده‌ایم که تو «الناس» را انذار کن...».

در آیه‌ای از «سوره یس»، تمام افرادی که می‌توانند در دایره انذار خاتم پیامبران قرار بگیرند، به عنوان افرادی معرفی شده‌اند که باید انذار شوند:

﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>

«و برای آنان برابر است که آنان را انذار کنی یا انذارشان نکنی. آنان ایمان نمی‌آورند».

در بعضی از آیات، موضوع مورد انذار مشخص شده اما بحثی از افراد مورد انذار به میان نیامده است:

﴿يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾<sup>۳</sup>

«او ملائکه را با «آن روح از امرش»، بر هر بنده‌ای که بخواهد، نازل می‌کند که ای بندگان! نسبت به این مطلب انذار کنید که جز من معبودی نیست، پس تقوای مرا پیشه کنید».

ناگفته پیداست، انداز: ﴿أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾، یک انذار توحیدی است.

در آیات دیگری از کتاب خدا، به هر دو مورد، تصریح شده است:

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾<sup>۴</sup>

«پس ما شما را از آتشی که زبانه می‌کشد، «انذار» دادیم».

در این آیه، افراد مورد «انذار» با ضمیر «کم» و موضوع مورد «انذار»، با عبارت: «نَارًا تَلَظَّى» مشخص

۱ سوره یونس / ۲.

۲ سوره یس / ۱۰.

۳ سوره نحل / ۲.

۴ سوره لیل / ۱۴.

شده است.

در آیه ای دیگر از کتاب، تمام مخاطبان از عذابی انذار شده اند که به زودی آنان را فرامی گیرد:

﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾<sup>۱</sup>.

«ما شما را از عذاب نزدیکی انذار داده ایم؛ روزی که آدمی به آن چه دستهایش از پیش فرستاده است، نظر می افکند و کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم».

شاید اندازهای قرآنی در مورد «آتش» و عذاب آخرت از هر انذار دیگری پرتعدادتر باشد.

به هر حال، «انذار» در آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ از هر دو نظر، اطلاق دارد. یعنی در این آیه علاوه بر آن که مشخص نشده که چه افرادی باید مورد انذار قرار بگیرند، معین نشده است که این افراد، از چه موضوع یا موضوعهایی باید مورد انذار قرار بگیرند.

یاد آوری می شود که بر اساس فرمان: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ البته پیامبر رحمت باید دو کار بسیار مهم را به انجام برساند: یکی «قیام» و دیگری «انذار». این دو کار با «فاء» به یکدیگر عطف شده است که عطفی با فاصله است.

فرمانهای «قُمْ أَنْذِرْ»، «قُمْ وَأَنْذِرْ»، «قُمْ فَأَنْذِرْ» با یکدیگر تفاوتی بسیاری دارند که از مقایسه آنها می توان با جایگاه «قُمْ» در این آیه، بیش از پیش آشنا شد. بر اساس فرمان اول، «قیام» مقدمه «انذار» است و بر اساس فرمان دوم، «قیام» و «انذار» دو کاری است که بدون در نظر گرفتن ترتیب، باید توسط خاتم پیامبران به انجام رسد. بر اساس این ترکیب، «انذار» می تواند قبل از «قیام» نیز به انجام برسد. در ترکیب سوم، خبری از «قیام» در بین نیست و اگر چنانچه «انذار» وابسته به «قیام» باشد، با صدور این فرمان، «قیام» نیز لازم و واجب خواهد شد. این در حالی است که بر اساس فرمان آیه، فاصله «قیام» و «انذار» می تواند فاصله زیادی باشد و حتی در این حالت، «انذار» می تواند در حالت غیر «قیام» نیز به انجام برسد و هیچ منافاتی با این ترکیب نیز نداشته باشد.

## تناسب فرمانها با خطبای این دو سوره

در هر دو سوره «مزل» و «مدثر»، بلافاصله بعد از خطاب پیامبر رحمت با ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ و نیز با

«يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ»، به او فرمان «قیام» داده شده است. این دو فرمان، تنها دو فرمان «قُم» در کتاب خداست و هر دو، در ارتباط با خاتم پیامبران صادر شده است. این خطابها البته با این فرمانها ارتباطی ناگسستنی دارند.

برای درک این ارتباط، مروری بر «آیه تبلیغ» خالی از لطف نخواهد بود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>.

«ای رسول! آن چه را که پیش از این از سوی رب تبه تونازل شده است، تبلیغ کن و اگر چنین نکردی رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای و خدا حتماً تو را از مردمان در امان می‌دارد. به درستی که خدا قوم کافران را هدایت نمی‌کند».

وقتی خدا به پیامبرش فرمان تبلیغ یک رسالت را با این درجه از اهمیت می‌دهد، او را با «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» مورد خطاب قرار می‌دهد. سازگاری این خطاب با فرمان آیه، از تعبیر: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» به خوبی دانسته می‌شود.

این در حالی است که تمام خطابهای دیگر قرآنی پیامبر رحمت که مثلاً در ارتباط با ازواج آن حضرت به او شده، با «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» صورت گرفته است که برای نمونه می‌توان به آیه‌ای از «سوره احزاب» اشاره کرد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْن أُمَّتُكُمْ وَأُسْرَحُكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا»<sup>۲</sup>.

«ای نبی! به زنان بگو: اگر شما زندگی دنیا و زیورهای آن را می‌خواهید، بیایید تا شما را از متاع دنیوی بهره‌مند سازم و شما را به گونه‌ی نیکویی رها سازم».

نباید فراموش شود که:

اقتضای بلاغت قرآن نیز چنین است که این خطابها با این فرمانها سازگاری داشته باشد.

پس از آن که آشنایی مختصری با لفظ «المدثر» و نیز «المزمل» فراهم آمد، دیگر ارتباط این خطابها

۱ سوره مائده / ۶۷.

۲ سوره احزاب / ۲۸.

با این فرمانها روشنتر می شود. در خصوص واژه «مدثر» دانسته شد که:

«المدثر» صفت پیامبری است که حمل «الکوثر» به او داده شده و او با تمام وجودش پذیرفته است که حامل «الکوثر» باشد.

با این اوصاف، پذیرفتنی است که:

بعد از آن که پیامبر رحمت پذیرفت که حامل «الکوثر» باشد، به او فرمان داده شد که: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ و این یعنی، خدا با این اعطا، پشتوانه این امر عظیم را به آن حضرت اعطا کرده و خدا خودش می داند که عجب پشتوانه‌ای را برای قیام و برای انذار پیامبری قرار داده که قرار است برای تمام عالمیان نذیر باشد:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾<sup>۱</sup>

«به اسم «الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. برکتش همواره است آن خداوندی که «فرقان» را بر بنده اش نازل ساخت تا آن که او برای همه عالمیان «نذیر» باشد.»

## ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ الف: انحصار تکبیر به رب پیامبر حمت

«واو» در فرمان: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾، «واو عطف» است و در نگاه اول این گونه به نظر می رسد که این «واو» دو جمله ﴿... فَأَنْذِرْ﴾ و ﴿... رَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ را به هم عطف کرده است اما باید دانست که این عطف توسط «فاء» در «فَكَبِّرْ» انجام می شود.

﴿رَبِّكَ﴾ در جمله: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ در واقع مفعول «فَكَبِّرْ» است و با این جانمایی، عبارت: ﴿... رَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ به «فَكَبِّرْ رَبِّكَ» تبدیل می شود اما باید توجه داشت که این آیه، یک «واو عطف» هم دارد و با این «واو»، ترکیب جمله به صورت: «وَفَكَبِّرْ رَبِّكَ» در خواهد آمد. حال و از آن جا که حرف عطف «فاء» بر «واو» تقدم می یابد، شکل نهایی ترکیب، عبارت: «فَوَكَبِّرْ رَبِّكَ» خواهد بود.

باید توجه داشت، به دلیل پیش افتادن «ربك» از «فكبر» در فرمان: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾، باید این فرمان را یک فرمان حصری به حساب آورد که بر اساس آن، پیامبر رحمت فقط باید ربش را مورد تکبیر قرار دهد.



﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾

## ب: تفاوت انذار و تکبیر رب پیامبر رحمت

اکنون و با توجه به آن که فرمان: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ به فرمان ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ عطف شده است، با وجود حصری که در فرمان: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ وجود دارد، باید پذیرفت که:

فرمان «انذار» موجود در آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، اگر چنانچه انذار «توحید» باشد، انذار خاصی از انذارهای توحیدی مقصود است، چرا که این انذار به متممی مانند ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ - که گویای حصر «تکبیر» در «رب» است - حتماً نیاز دارد و باید که حتماً بعد از انذار اول - که انذاری مطلق نیز هست - و با فاصله انجام شود.

فراموش نشود که: وجود «فاء» در عبارت: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ به مفهوم عطف با فاصله این فرمان به فرمان ﴿... فَأَنْذِرْ﴾ است. بنا براین، باید پذیرفت که:

دو آیه: ﴿... فَأَنْذِرْ﴾ و ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾، حتماً به دو فرمان متفاوت اشاره دارد که باید به توالی و با فاصله انجام شود.

بر اساس فرمان «أَنْذِرْ» پیامبر رحمت باید مطلب یا مطالبی را به امتش برساند که زیر عنوان «انذار» جا داشته باشد و بعد از انجام این فرمان و با فاصله، او باید ربش و تنها ربش را تکبیر کند.

پیش از این دانسته شد که: ﴿أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾، یک انذار توحیدی کامل است. از مقایسه این «انذار» و فرمان ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ - به ویژه با وجود حصری که در این جمله وجود دارد - دانسته می‌شود که این فرمان نیز یک انذار توحیدی کامل است. بنا براین، فرمان «أَنْذِرْ» نمی‌تواند فرمان به انجام همین امر و یا مشابه این امر باشد. یعنی فرمان ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ از نوع «انذارهای توحیدی» نیست.

در آیاتی چند از کتاب خدا، در کنار «انذار برای توحید»، «انذار برای رسالت» نیز وجود دارد:

﴿أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾<sup>۱</sup>.

«این که جز «الله» را عبادت نکنید. به درستی که من برای شما از جانب او «نذیر» و «بشیر» هستم».

در آیات «سوره ذاریات»، در کنار دو «انذار» متفاوت برای توحید، دو انذار یکسان برای رسالت

خاتم المرسلین نیز ذکر شده است:

﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ \* وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾<sup>۱</sup>

«پس به سوی «الله» فرار کنید. به درستی که من برای شما از جانب او «نذیر مبینی» هستم. و با خدا معبود دیگری را قرار ندهید. به درستی که من از جانب او برای شما نذیری آشکار سازم».

در هر سه آیه، پس از آن که مخاطبان به سوی خدایی یگانه فرا خوانده شده‌اند، بلافاصله همان «انذار» پایه‌ای برای انذار رسالت معرفی شده است و ملاحظه می‌شود که نه تنها این انذار بر انذار توحید مقدم نشده، بلکه این انذار یک انذار جداگانه نیز خوانده نشده و همان گونه که ملاحظه می‌شود، به عنوان علت صدور انذار توحیدی، انذار رسالت مطرح شده است.

این آیات، نشان می‌دهد که:

اگرچنانچه ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ یک انذار توحیدی نباشد، انذار رسالت نیز نخواهد بود. ضمن آن که معقول نیست پیامبر رحمت با فرمان: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ ابتدا انذار رسالت را انجام دهد و بعد از آن، با فاصله و با فرمان ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ به انذار توحید اقدام کند.

در یکی از آیات، به عنوان مقدمه‌ای برای «انذار از آتش» به گونه‌ای «انذار از توحید» و به گونه‌ای دیگر، «انذار از رسالت» نیز صورت گرفته است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾<sup>۲</sup>

«بگو: من شما را فقط به یک چیز موعظه می‌کنم: شما یکی یکی و دو تا دو تا برای «الله» قیام کنید. بعد از آن، اندیشه کنید، مردی که همراه شماست دیوانگی ندارد. او فقط شما را از عذاب شدیدی بر حذر می‌دارد که در پیش روی شماست».

البته نه ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى﴾ یک انذار ظاهر و خالص توحیدی است و نه ﴿تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ﴾ یک انذار صریح و خالص رسالتی است و به همین جهت، ممکن است انذار مورد فرمان در آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ از این نوع «انذار» باشد یعنی به خاطر موضوع یا موضوعه‌هایی پیامبر خدا مردم را از آتش دوزخ انذار دهد اما نباید فراموش شود که این انذار - همان گونه که در این آیه ملاحظه می‌شود - به

۱ سوره ذاریات / ۵۰ و ۵۱.

۲ سوره سبأ / ۴۶.

مقدمه و مقدمه‌هایی نیاز دارد.

﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾

## ج: راه‌های تعریف شده‌ای برای تکبیر رب پیامبر رحمت

گفتن «الله اکبر»، تکبیر خداوند است اما تکبیر خداوند به این ذکر خلاصه نمی‌شود و بر مبنای فرمان: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ تنها وظیفه پیامبر رحمت گفتن این ذکر نیست. ضمن آن که این فرمان به «قم» و «أُنْذِر» عطف شده است و باید سنخیتی با این دو فرمان نیز داشته باشد.

فرمان: ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ به پیامبر رحمت اختصاص دارد و عملکرد آن حضرت به دنبال صدور این فرمان برای ما گزارش نشده است تا از بررسی آن عملکرد بتوان دانست که پیامبر رحمت بعد از این فرمان، وظیفه به انجام چه کاری یا کارهایی یافته بود اما برای این منظور می‌توان از آیات کتاب خدا یاری گرفت.

به منطق کتاب خدا، برای آن که مؤمنان، خدای جهانیان را «تکبیر» کنند، کارهای بسیاری را باید به انجام برسانند که نتیجه آن کارها - اگر چنانچه آن کارها به درستی انجام شده باشد - تکبیر خداوند است. در یکی از آیات، این گونه آمده است:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>۱</sup>

«ماه رمضان، همان ماهی است که قرآن در آن نازل شده؛ همان قرآنی که برای آدمیان هدایت است و همان قرآنی که براهین آشکاری از هدایت و جدا کننده حق از باطل است. پس هر یک از شما که این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد و هر یک از شما که مریض یا در سفر باشد، باید تعدادی از روزهای دیگر را روزه بگیرد. خدا برای شما آسانی را می‌خواهد و نه دشواری را. و این از آن رواست که شما آن تعداد روز معین را کامل کنید و تا آن که خدا را «تکبیر» کنید برای آن که او شما را هدایت کرد. و باشد که شما شکر گزاری کنید.»

بر این مبنای، با روزه گرفتن در ماه رمضان به تعداد روزهای آن و بدون هیچ کاستی، مؤمن در واقع خدا را برای هدایتی تکبیر کرده که نصیب او ساخته است.

«تکبیر الله» به این راه منحصر نمی شود. در آیه ای دیگر از کتاب، کار دیگری برای «تکبیر الله» مقدمه

شده است:

﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ \* لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

«و شتران فربه را برای شما از شعائر الله قرار دادیم که برای شما در آن خیری است. پس تا زمانی که آنها بر پا هستند، نام خداوند را بر آنها ببرید و آن زمان که به پهلوها درغلتیدند، از آنها بخورید و به فقیران سائل و غیر سائل نیز از آنها بخورانید. ما این گونه آنها را برای شما تسخیر کردیم. شاید که شما شکرگزاری کنید. نه گوشتها و نه خونهای آنها، هرگز به خدا نمی رسد و لیکن، تقوایی به او می رسد که از شماست. او این گونه آنها را برای شما تسخیر کرد تا آن که خداوند را به خاطر آن که شما را هدایت کرد، «تکبیر» کنید و به محسنان بشارت ده.»

بر مبنای این آیه، راه دیگر «تکبیر الله» قربانی کردن شتران در حج و به گونه ای است که خدا فرمان داده است. فراموش نشود که این آیه، تنها آیه ای است که روش «نحر» در آن ذکر شده است.

در هیچ یک از این دو مورد، گفتن «الله اکبر» به تنهایی نمی تواند برای مؤمنان راه «تکبیر الله» باشد و وقتی «تکبیر الله» برای مؤمنان به گفتن این ذکر خلاصه نمی شود، حتماً برای خاتم پیامبران نیز به گفتن این ذکر خلاصه نمی شود. با این اوصاف، نمی توان انتظار آن را داشت که در نتیجه صدور فرمانهای: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ پیامبر رحمت از جای برخیزد و با گفتن یک «الله اکبر» به تمام این وظیفه و یا دست کم به وظیفه ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾، جامه عمل پوشاند.

از آیه پایانی «سوره اسراء» می توان برای فهم بهتر فرمانهای ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ در کنار یکدیگر،

یاری جست:

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا﴾<sup>۲</sup>

«و بگو تمام حمد از آن خدایی است که نه فرزندی گرفته و نه در سلطه او برآفرینش، شریکی برای

۱ سوره حج / ۳۶ و ۳۷.

۲ سوره اسراء / ۱۱۱.

اوست و نه برای او به سبب خواری، «ولیی» است. و او را آن گونه که باید، «تکبیر» کن.

این آیه نشان می‌دهد که در کنار بحث یگانگی خدا با تمام ابعادش، هنوز جایی برای «تکبیر» وجود دارد و این خودش به آن مفهوم است که پس از انجام فرمان ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ - حتی اگر چنانچه این انذار، یک اندازی توحیدی با تمام ابعادش باشد و یعنی حتی اگر ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ به معنای ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ...﴾ باشد - هنوز جا برای انجام فرمان ﴿... وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا﴾ باز است اما نباید فراموش شود که فرمان ﴿وَرَبَّكَ فَكَبَّرْ﴾ با فرمان ﴿... وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا﴾ دو تفاوت بسیار مهم دارد که این دو را کاملاً متفاوت می‌سازد:

۱. عبارت: ﴿وَرَبَّكَ فَكَبَّرْ﴾ یک عبارتِ حصری است در صورتی که عبارت: ﴿... وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا﴾ یک عبارت تأکیدی است که در آن، خبری از حصر وجود ندارد.
۲. در عبارت: ﴿وَرَبَّكَ فَكَبَّرْ﴾، عطف این جمله به ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ با «فاء» انجام شده در حالی که عطف ﴿... وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا﴾ به ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ...﴾ با «واو» است.

این دو تفاوت بسیار مهم سبب اظهار این نظر می‌شود که:

فرمان: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبَّكَ فَكَبَّرْ﴾ همان فرمان: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا﴾ نیست.

﴿وَرَبَّكَ فَكَبَّرْ﴾

و: دلالت وجود تعبیر

انحصار «تکبیر» به «رب پیامبر رحمت» و نه به «الله» در فرمانهای ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبَّكَ فَكَبَّرْ﴾، حکایتی از لزوم این انحصار و لزوم اعلام این انحصار دارد. این تفاوت نیز تفاوت بزرگی میان این آیات و آیه پایانی «سوره اسراء» است.

خدای جهانیان در آیه‌ای از کتابش، «رب» را به صورتی کامل و این گونه معرفی کرده است:

﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى \* قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۱</sup>

«او (=فرعون) گفت: پس ای موسی! رب شما دو نفر کیست؟! او گفت: رب ما آن خدایی است که به تمام چیزها خلقتش را بخشید و پس از آن هدایت کرد».

براین مبنا، در آیات: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ\* وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ بحث خلقت و هدایت بعد از خلقت به صورت پررنگی مطرح است.

## ﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ و: تکبیری در ارتباط با سوره کوثر

وجود «قم» در آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ حکایت از آن دارد که این اقدام، اقدامی بیرونی و در ارتباط با امت خاتم پیامبران است. کمترین دلالت وجود «واو» در آغاز آیه: ﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾، تأثیر فرمان «قم» در این آیه است. بنا براین، این مطلب نیز پذیرفتنی است که:

«تکبیر» مذکور در آیه: ﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾، «تکبیر»ی در ارتباط با امت خاتم پیامبران است.

از طرفی دیگر، اضافه شدن «رب» به «ك» در ﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾، حکایت از آن دارد که:

این «انذار» و این «تکبیر» با شخص خاتم پیامبران ارتباطی ناگسستنی دارد.

دانسته شد که «تکبیر پیامبر رحمت»، تنها به گفتن «الله اکبر» خلاصه نمی شود بلکه به منطبق قرآن، «تکبیر» انجام عملی است که نتیجه آن، «تکبیر انحصاری رب پیامبر رحمت» است. حال و اگر چه دسترسی به عملکرد خاتم پیامبران وجود ندارد، از دو آیه: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ... وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ...﴾<sup>۱</sup> و ﴿وَأَلْبُدْنَ جَعَلْنَا لَكُم مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ... لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا... لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۲</sup> می توان با نوع این تکبیرها آشنا شد. براین اساس، روزه و قربانی کردن شتر دو عملی است که به «تکبیر الله» منتهی می شود.

بدین ترتیب و براین پایه ها می توان اظهار داشت که:

اگر چنانچه پیامبر رحمت مطابق فرمان صادر شده در «سوره کوثر» عمل کند، او به فرمان ﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ نیز عمل کرده است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ \* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾<sup>۳</sup>

۱ سوره بقره / ۱۸۵.

۲ سوره حج / ۳۷.

۳ سوره کوثر / ۱ تا ۳.

«به اسم الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. به درستی که ما به تو «الکوثر» را عطا کردیم. پس «نحر» کن و برای رب خودت «صلاة» بگزار. در حقیقت و به حق که این «شانی» تو است که حتماً «ابترا» است.»

## ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ الف: تطهیر انحصاری ثياب.

وجود «واو» در آغاز آیه: ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾، این فرمان را به فرمانهای قبل و به ویژه فرمان: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ متصل و مرتبط می‌کند و وجود «فاء» در این آیه، خبر از آن می‌دهد که «تطهیر ثياب» باید بعد از مرحله «تکبیر رب» انجام بگیرد؛ همان تکبیری که باید بعد از مرحله «انذار» صورت پذیرد.

پیش افتادن «ثيابك» از «فطهر» به مفهوم حصر عمل «تطهیر خاتم پیامبران» به «ثيابك» است. بر این مبنا، پیامبر رحمت پس از آن که ربش و فقط ربش را تکبیر کرد، باید به «تطهیر ثياب» و فقط به «تطهیر ثياب» بپردازد. این حصر و انحصار، عظمتی را برای «ثياب» و برای «تطهیر این ثياب» اثبات می‌کند که برای آن حدی وجود ندارد. نباید فراموش شود که این «تطهیر» با آن «تکبیر» و با «انذار» در ارتباط است و باید بعد از آنها و بعد از مرحله «قیام» خاتم پیامبران صورت بگیرد.

طبیعی است که برای استخراج مفهوم ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ هم به فهم مفهوم «ثياب» و هم به فهم مفهوم «طهارت» نیاز است و این هر دو در کتاب خدا کاربردهای بسیاری دارند که می‌شود از آنها برای فهم این دو مفهوم یاری گرفت.

خدا «لیل» را لباس قرار داده است:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾<sup>۱</sup>

«و ما شب را لباس ساختیم».

از «تقوا» با عنوان «لباس» یاد شده است:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ

آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾<sup>۲</sup>

۱ سوره نبا/۱۰.

۲ سوره اعراف/۲۶.

«ای فرزندان آدم! ما بر شما لباسی را نازل کردیم که عورت‌های شما را بپوشاند و نیز لباس‌های زینتی را و «لباس تقوی» بهترین است. آن از آیات خداوند است. شاید آنان تذکر یابند».

برای پوشش «جوع» و «خوف» نیز از تعبیر «لباس» استفاده شده است:

﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَّاqَهَا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«و خدا به يك آبادی مَثَل زده است که ساکنانش در امنیت کامل و در آرامش بودند و روزیشان به فراوانی از هر سو به آنان می‌رسید، پس آنان به کفران نعمتهای خدا پرداختند، و خدا هم به سزای آنچه انجام می‌دادند، طعم گرسنگی و هراس را به آنان چشانید».

و بالاخره خدا از زن و مرد برای یکدیگر، با عنوان «لباس» یاد کرده است:

﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ...﴾<sup>۲</sup>.

«در شب روزه هم خوابگی با زنانتان برای شما حلال شده است. آنان لباسی برای شما هستند و شما لباسی برای آنان...».

هیچ یک از این موارد، به جز مورد آخر، با آیه: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ﴾ سازگاری ندارد اگر چه بسیاری از مفسران با تبدیل «تقوا» به «اخلاق» در «ولِیَاسُ التَّقْوَى ذَلِکَ خَیْرٌ»، تلاش کرده‌اند تا برای آیه: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ﴾ یک مفهوم اخلاقی بسازند و آن را پایه‌ای برای جسارت‌های بعدی به خاتم پیامبران قرار دهند و اعلام کنند که براساس این فرمان، پیامبر رحمت دستور یافته است تا خودش را از زشتیهای اخلاقی پاک کند. در آیه: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ﴾ اگر چنانچه مفهوم «تیاب» همان پوشش بدن باشد، از آن جا که براساس این فرمان پیامبر رحمت فرمان یافته است که طهارت را فقط در مورد لباس خودش به کار ببرد و در هیچ مورد دیگری آن را به کار نگیرد، باید پذیرفت که مفهوم بسیار دور از ذهنی مورد فرمان قرار گرفته است. در این صورت، براساس این فرمان، پیامبر رحمت باید لباسش پاکیزه باشد و طهارت سایر شئون او نباید مورد نظر و اهتمام و حتی اقدام او باشد! این حالت نه می‌تواند مورد فرمان خدایی باشد که حکیم است و علیم و نه می‌تواند عمل پیامبر خدا باشد، تا چه رسد به عمل انحصاری او.

«آیه تطهیر» دلالتی روشن بر این حقیقت دارد که براساس آیه: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ﴾ پیامبر رحمت باید فرد یا چیزی را تطهیر کند که به او وابستگی و به گونه‌ای وابستگی دارد که از او با عنوان «تیاب» تعبیر

۱ سوره نحل/ ۱۱۲.

۲ سوره بقره/ ۱۸۷.



می‌شود و در همان حال، این آیه، نشان از آن می‌دهد که هیچ بخشی از وجود خاتم پیامبران و در هیچ جهتی از جهات، به «تطهیر» نیازی ندارد:

﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

«... خدا اراده‌ای پیوسته، تنها و تنها برای «اهل البیت» (= ساکنان این خانه مشخص) دارد که تمام «رجس» را همواره از آنان دور سازد و آنان را همواره با بارش «طهارت»، تطهیر کند». در این آیه، خدای حکیم خبر از آن داده است که اراده همیشه‌گی او بر این تعلق دارد که تنها و تنها ساکنان یک خانه ویژه را با عنوان «اهل البیت»، با تطهیری پیوسته و کامل، همواره مورد بارش طهارت قرار دهد. بنا به همین آیه، «اذهاب رجس پیوسته» نیز همیشه در سابقه این بارشهای طهارت وجود دارد. «اهل البیت» یعنی ساکنان یک خانه مشخص. این خانه مشخص، با نام «بیت فاطمه علیها السلام» و یا با نام «بیت فاطمه و علی علیهما السلام»<sup>۲</sup> شناخته می‌شود<sup>۳</sup>. یاد آور می‌شود که پیامبر رحمت به این خانه انتساب دارد و این گونه نیست که این خانه به آن حضرت انتساب داشته باشد.

«اهل این خانه مشخص» - یعنی «اهل البیت» - در ابتدا، وجود مقدس خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله، امیر مؤمنان حضرت امام علی بن ابی طالب، حضرت صدیقه کبری فاطمه بنت محمد، حضرت سبط اکبر امام مجتبی حسن بن علی و حضرت سید الشهداء حسین بن علی بودند که سلام و صلوات خدا بر یکایک آنان باد.

دقت شود که:

بر اساس «آیه تطهیر»، پیامبر رحمت مشمول این اراده همیشه‌گی خدا برای «اذهاب رجس همیشه‌گی» و نیز برای «تطهیر همیشه‌گی و کامل» است؛ خواه فرد دیگری نیز مشمول این تطهیر باشد یا نباشد.

نباید فراموش شود که:

«آیه تطهیر» از «تطهیر» همیشه‌گی خاتم پیامبران و خاندان او خبر می‌دهد و هیچ اختصاصی به زمان نزول آیه و بعد از آن ندارد. بنا بر این آیه، هر زمان که وجودی برای آن

۱ سوره احزاب / ۳۳.

۲ ادب در تعبیر از این ذوات مقدس، اقتضای دیگری دارد اما این خانه با این نامها شناخته شده و مقصود از به کار بردن این نامها بدون احترام لازم، صرف دادن نشانی است.

۳ در کتاب «اهل البیت علیهم السلام» که دومین کتاب از مجموعه «با صادقان» و اثر نویسنده این سطور است، با تفصیل به این امر پرداخته شده است.

حضرت متصور باشد، این اراده همیشگی نیز برای او وجود داشته است. «تطهیرا» در ﴿وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا﴾ مفعول مطلق است و برای تأکید و بیان کمال تطهیر به کار می‌رود. بر این اساس، باید پذیرفت:

هر بخشی از وجود خاتم پیامبران که بتواند این «طهارت» را دریافت کند، این «طهارت» قبل از نزول این آیات و آن آیات، حتماً آن بخش را فرا گرفته است؛ چه برای سایرین قابل درک و فهم باشد و چه نباشد و صد البته با وجود این «طهارت» - که خدا آن را ایجاد می‌کند - به هیچ طهارت دیگری نیاز نیست.

توجه به این نکات، باب فهم را به سوی این نکته بسیار مهم می‌گشاید که:

«ثیابک» در ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ به هیچ بخشی از وجود خاتم پیامبران اطلاق نمی‌شود و باید آن را وجودی دانست که در ارتباط با خاتم پیامبران و پیوسته به او و به گونه‌ای به او پیوسته است که حکم «ثیاب» را داراست.

نباید از نگاه‌ها به دور ماند که:

انجام این تطهیر، بخشی از مسؤولیت خاص پیامبر رحمت در روند قیام و انذار و تکبیر خداست که بر اساس این آیات بر عهده او گذارده شده است.

﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾

## ب: بانوی در خانه پیامبر حرم

در آیه دیگری از کتاب، تعبیر «مطهره» برای ازواج به کار رفته است که می‌تواند تأکید دیگری بر شمولی باشد که آیه: ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ نسبت به زوجه آن حضرت دارد؛ حتی اگر چنین اختصاصی وجود نداشته باشد:

﴿زَيْنَ لِلنَّائِسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ \* قُلْ أُوْنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>۱</sup>

«برای مردمان محبت شهوتها نسبت به زنان و دارا بودن پسران و نیز نسبت به پیمان‌های پراز طلا و نقره و هم چنین اسبان نشانه دار و چهار پایان و کشتها، زینت داده شده است. آن کالای زندگانی دنیاست و خداوند در نزدش، نیک فرجامی است. بگو: آیا من به شما از «پر خیرتر» بودن چیزهایی خبر بدهم که از این موارد «پر خیرتر» است؟ برای آنان که متقی شده‌اند، نزد ربشان جناتی است که از زیر آنها نهرها جاری است. آنان در آن جنات، جاودانه‌اند و برای آنان «زوجهای تطهیر یافته» و رضوانی از خداوند است و خداوند نسبت به بندگان، بصیر است.»

در آیه: ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ اگر چنانچه مقصود از «تیاب»، زوجۀ آن حضرت باشد، از آن جا که در زمان نزول این آیه، حضرت خدیجه تنها زوجۀ آن حضرت بود، این آیه را باید آیه‌ای در شأن آن حضرت دانست و شواهد و قرائن بسیاری وجود دارد که صحت این نظر و این دیدگاه را تأیید و بر آن، تأکید می‌کند.

اکنون و بر این اساس، این نکته پذیرفتنی است که:

پیامبر رحمت پس از قیام و پس از انذار و پس از تکبیر ریش به صورتی انحصاری باید باز هم به صورتی انحصاری به تطهیر حضرت خدیجه اقدام کند.

## ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ ج: تطهیر تیاب و قدرت خاتم پیامبران بر تطهیر تیاب

برای «تطهیر» مذکور در آیه: ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾، دو بحث مهم مطرح است: مفهوم این تطهیر چیست؟ و آیا پیامبر رحمت قدرت انجام چنین کاری را دارد؟

در آخرین مرحله از زندگانی گزارش شده حضرت عیسی، بحث از بیرون کرد حضرت عیسی از میان کافران و افرادی به میان آمده است که قصد کشتن آن حضرت را داشتند:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ خُذْ هَذِهِ وَارْتَقِهَا وَارْتَقِهَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُم بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾<sup>۱</sup>

«زمانی را که خدا گفت: ای عیسی! من تو را «متوفی» می‌سازم و به سوی خویش بالایت می‌برم و از

کافران «تطهیر» ت می‌کنم و آنانی را که از تو تبعیت کرده‌اند تا روز قیامت برتر از کافران قرار می‌دهم. سپس بازگشت شما به سوی من است و پس از آن، من میان شما حکم می‌کنم، در تمام آن چه در آنها اختلاف داشتید».

عبارت «مُطَهِّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» نشان می‌دهد که خدا حضرت عیسی را در جایگاهی قرار داد که دیگر، دست کافران به او نمی‌رسید. پس از این عمل الهی، حضرت عیسی از تمام آسیبهای محتمل کافران در امان بود.

ممکن است تصور شود که دور سازی از تماس کسانی که کفر ورزیدند خودش نوعی «پاک کردن» است و خدا در این جا این «تطهیر» را قصد کرده است. اگر چنین باشد، باید پذیرفت پیامبر اسلام و شاید تمام پیامبران به جز حضرت عیسی، از این «تطهیر» بی بهره مانده‌اند!

بدین ترتیب و بر این پایه‌ها، باید پذیرفت که:

این «تطهیر» به مفهوم نجات دادن یک فرد از شر کافران و بیرون بردن او از دسترس افرادی است که قصد آسیب زدن به او را دارند.

حال و اگر چنانچه در آیه: «وَتِيَابَكَ فَطَهَّرَ» چنین تطهیری مقصود باشد، باید پذیرفت که:

پیامبر رحمت از سوی خدای عالمیان وظیفه یافته تا حضرت خدیجه را از دسترس کافرانی دور سازد که بنای آن را داشتند که به او آسیب بزنند و این همان کاری است که خدای حکیم در مورد حضرت عیسی، خودش انجامش داد.

این «تطهیر» البته مقدمه‌ای نیز دارد که اگر مقدمه لازم باشد، اقدام دیگری نیز باید توسط پیامبر خدا در این رابطه به انجام رسد و آن، «رَافِعَكَ إِلَيَّ» است. بر این اساس:

پیامبر خدا قبل از «تطهیر» حضرت خدیجه، باید او را بالا ببرد و از آن جا که بالا رفتن پیامبر رحمت در این مقطع از زندگانی به «اسراء» آن حضرت، خلاصه می‌شود، آن حضرت باید حضرت خدیجه را در هنگام «اسراء» با خودش همراه سازد.

شواهد دیگری در این خصوص وجود دارد که حکایت از وابستگی دو صفت «مرفوع» و «مطهر» دارد. بر اساس آیه: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَرَافِعَكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...»، حضرت عیسی، هم «مطهر» و هم «مرفوع» است. همین دو صفت در قرآن برای صحیفه‌هایی به کار رفته که در آن پندهای بسیاری است. این صحیفه‌ها در اختیار سفیران الهی می‌باشد. سفیرانی با ارزش و نیکوکاز:

﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ \* فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ \* فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ \* مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ \* بِأَيْدِي سَفَرَةٍ

\* كِرَامٍ بَرَرَةٍ<sup>۱</sup>.

«هرگز، به درستی که آنها (=آنچه که مطرح شد) پندی است. پس هر که خواهد از آنها پند گیرد. در صحیفه‌هایی بزرگ داشته شده است که این صحیفه‌ها «مرفوع» و «مطهر» می‌باشد. این صحیفه‌ها در دست فرستادگانی قرار دارد که هم با کرامت هستند و هم نیکوکار».

گاهی صفت «مطهّرة» به تنهایی - و بدون دو صفت «مرفوعة» و «مکرمّة» - برای «صحیفه» بکار رفته است:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ \* رَسُولٌ  
مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً \* فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾<sup>۲</sup>.

«کافرانی که از اهل کتاب و مشرکان بودند دست بر نمی‌داشتند تا آن که بیینه‌ای، دلیلی آشکار برای آنان آید. که آن بیینه، فرستاده‌ای از جانب خداست که «صحیفه‌ها» بی را تلاوت می‌کند که «مطهر» است. در آن صحیفه‌ها، کتابهایی استوار و پربهاست».

عبارت ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو...﴾ از «البیّنة» بدل است. یعنی رسولی با این ویژگی، برای کافران «بیینه» است. رسولی که این آیات او را به عنوان «بیینه» معرفی می‌کند رسولی است از سوی خدا. این رسول الهی در حال و شرایطی «بیینه» است که به صحیفه‌های «مطهر» دسترسی دارد و آنها را تلاوت می‌کند.

عبارت ﴿فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾ حکایت از آن دارد که این صحیفه‌ها مجموعه‌ای است از کتابهای با ارزش. در این صحیفه‌ها دانش بسیار زیاد و بسیار با ارزشی وجود دارد. دسترسی داشتن به این کتابها و این صحیفه‌ها و خواندن آنهاست که رسول خدا را به عنوان «بیینه» ای برای کافران معرفی می‌کند.

کتابهایی که آنها را خدا با وصف «قیّمه» معرفی می‌کند از جهل، باطل، سهو و خطا به هر میزان و به هر گونه‌ای که باشد بری است. صحیفه‌هایی که این کتابها را در بردارد نیز از این قاعده مستثنا نمی‌باشد.

در این آیات، وصف «مطهّرة» تنها وصفی است که برای این صحیفه‌ها بکار رفته است. در این جا دیگر از دو وصف «مرفوعة» و «مکرمّة» خبری نیست و هرآن ویژگی که در این آیات برای این صحیفه‌ها مطرح می‌شود به وصف «مطهّرة» ارتباط می‌یابد.

تعریف و تعیین مصداق برای «صُحُفٍ مُطَهَّرَةٍ» و «كُتُبٍ قَيِّمَةٍ» از وظایف این بحث نیست

۱ سوره عبس/ ۱۱ تا ۱۶.

۲ سوره بیینه/ ۱ تا ۳.

و به این مطلب پرداخته نخواهد شد که آیا این صحیفه‌ها همان قرآن است یا غیر قرآن و آیا «مطهّره» وصف قرآن می‌باشد و یا چیزی غیر از قرآن را توصیف می‌کند. آنچه که مسلم است، این اوصاف برای صحیفه و کتابهایی به کار رفته است که غیر از رسولان برجسته الهی فرد دیگری به آنها دسترسی ندارد.

این آیات در کنار هم، علاوه بر آن که نشان می‌دهد دو صفت «مرفوع» و «مطهّر» به هم وابستگی بسیاری دارند، حکایتی روشن از این حقیقت دارند که:

صفت «مطهّر» با آن چه در کتابهای لغت از این واژه آمده، فاصله‌ای بسیار دارد. این دو صفت برای اوجی به کار می‌رود که جز آنانی که خدا خواسته است، فرد دیگری به آنها دسترسی ندارد و بنا به فرمان: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرُ﴾ پیامبر رحمت خودش باید حضرت خدیجه را به این اوج برساند.

در «سوره آل ابی طالب» از تطهیر دیگری خبر داده شده که در خصوص حضرت مریم اعمال شده است:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«و آن گاه که ملائکه گفتند: ای مریم! به درستی که خدا تورا برگزید و تطهیرت نمود و با وجود زنان دیگری در جهان، تورا انتخاب کرد».

بر اساس این آیه، «اصطفا» مقدمه‌ای برای «تطهیر» و «تطهیر» مقدمه‌ای برای «اصطفای» دیگر است. حال اگر چنانچه این نظم و ترتیب، همیشگی باشد، بنا بر آیه: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهَّرُ﴾، علاوه بر «تطهیر»، «اصطفا» نیز برای «ثیاب آن حضرت» ضروری و غیر قابل انکار و تردید است.

«آیه اصطفا حضرت مریم» به خوبی نشان می‌دهد که:

این نظم و ترتیب، همیشگی است و اگر این اصطفا و تطهیر بر بانویی مانند حضرت مریم صورت بگیرد، اصطفا دوم نیز به دنبال خواهد آمد.

و اما توضیح بیشتر:

در این آیه از دو «اصطفا» سخن به میان آمده است:

۱. اصطفا اول که در آن از «مطلق اصطفا» خبر داده شده و جای آن، حتماً قبل از «تطهیر حضرت مریم»

است.

۲. اصطفای دوم که در آن از «اصطفای حضرت مریم بر زنان عالمیان» خبر داده شده است.

در بین این دو «اصطفا»، از یک «تطهیر» نیز خبر داده شده است. این در حالی است که جای هیچ یک از آن دو «اصطفا» و این «تطهیر» را نمی‌توان در آیه با یکدیگر عوض کرد.

«واو عطف» در زبان، نشانه ترتیب نیست مگر قرینه یا قرینه‌هایی در جمله، این ترتیب را ایجاد و یا الزامی کرده باشد. بر این اساس، در «آیه اصطفای حضرت مریم»، تنها به خاطر به کار رفتن «واو عطف» نمی‌توان گفت که «اصطفای اول»، مقدم بر «تطهیر» و «تطهیر»، مقدم بر «اصطفای دوم» است.

در این آیه، البته جای هیچ یک از «اصطفای اول» و «تطهیر» و «اصطفای دوم» را نمی‌توان با یکدیگر عوض کرد و به این سبب، باید حکم شود که:

ترتیب ذکر، همان ترتیب انجام است و یعنی، اول باید «اصطفای اول» صورت بگیرد و بعد از آن، «تطهیر» و در مرحله بعد از آن، «اصطفای دوم». یعنی بر پایه این آیه، حتماً باید پذیرفت که:

مقدمه لازم «تطهیر الهی»، «اصطفا» است و هر جا بحث از تطهیری این گونه و با این امتیاز به میان آید، حتماً در سابقه آن، اصطفا نیز وجود دارد.

این در حالی است که: «اصطفای بر نساء عالمیان» برخلاف اصطفای اول، از دو مقدمه لازم برخوردار است: «تطهیر» و «اصطفای قبل از تطهیر». بنا بر این، هر جا سخن از «اصطفا بر نساء عالمیان» به میان آمده باشد، حتماً باید قبل از آن، «تطهیر» و قبل از «تطهیر» نیز «اصطفا» صورت گرفته باشد. از مروری بر آیاتی که در آنها «اصطفا»، «اختیار»، «تفضیل» و «اجتباء» در ارتباط با عالمیان به کار رفته، مشخص می‌شود که تعبیر: ﴿وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ به این مفهوم است:

در حالی که در میان تمام زنان معاصر حضرت مریم این اصطفا ممکن بود بر هر زن دیگری انجام شود، بر حضرت مریم انجام شده است.<sup>۱</sup>

پس از مروری بر آیات ولادت حضرت عیسی، این نکته مبرهن است که:

اصطفا و تطهیر و اصطفای دیگری این گونه، برای ولادت حضرت عیسی از بانویی مطهره هم چون حضرت مریم است.

۱ برای پی‌گیری این بحث می‌توان به کتاب «اهل البيت علیهم السلام» رجوع کرد که دومین شماره از مجموعه «با صادقان»، اثر نویسنده کتاب حاضر است.

نباید البته فراموش شود که:

تطهیر مذکور در «آیه اصطفای حضرت مریم» و مذکور در «آیه تطهیر حضرت عیسی» بسیار متفاوت است اگر چه هر دو «تطهیر» ممکن است به یک مفهوم بازگشت داشته باشد.

از میان تمام مفاهیم حقیقی و مجازی ارائه شده برای «ثیاب» تنها موردی که با این «تطهیر» سازگاری دارد، کاربرد «ثیاب» برای «زوج» و «زوجه» است که در این آیه به خصوص، از آن جا که اعمال کننده «تطهیر» شخص خاتم پیامبران است، این کاربرد، به کاربرد برای «زوجه» منحصر می شود. بنا بر این و با وجود اعمال این «تطهیر» برای «ثیاب»، باید حکم کرد که: پیامبر رحمت از سوی خدای عالمیان وظیفه یافته است تا حضرت خدیجه را «تطهیر» کند و صد البته که مقدمه این تطهیر، یک اصطفای الهی است. در کتاب خدا از دو «تطهیر» دیگر نیز خبر داده شده است. تطهیر اول، توسط پیامبر خدا به انجام می رسد:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

«از اموال آنان صدقه ای را بگیر که به دنبال این عمل، آنان را تطهیر می کنی و با آن صدقه، آنان را تزکیه می کنی. و صلوات را بر آنان جاری ساز. الحق که دعای تو مایه آرامش آنان است. و خداوند همواره شنوای داناست.»

«تطهرهم» اگر چه فرمان نیست اما با توجه به آن که این عمل با سابقه فرمان «خُذْ» انجام می شود، خودش فرمان به حساب می آید؛ فرمانی که از سوی خدای جهانیان صادر شده است.

صدور این فرمان به تنهایی به این مفهوم است که خدای حکیم قدرت «تطهیر» را به خاتم پیامبران نیز داده است.

بنا بر این، با وجود این آیه در کتاب خدا، پاسخ به پرسش دوم مطرح شده در این خصوص نیز داده شده است که آیا خاتم پیامبران قدرت و امکان تطهیر را دارد یا خیر؟

با وجود این آیه در کتاب خدا، احتمال دیگری نیز در مورد آیه: ﴿وَيَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فَطَّهِّرُوا﴾ تقویت می شود که:



بر اساس این آیه، پیامبر رحمت و وظیفه یافته است تا اموال حضرت خدیجه را از او بپذیرد و آنها را در راه نشر دعوت به کار گیرد.

وجود این آیه در کتاب خدا، با توجه به حصری که در آیه: ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ وجود دارد، دو مطلب مهم دیگر را اثبات می‌کند:

۱. مقصود از «تیاب» در ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾ حتماً وجودی از جنس آدمیان و یعنی از جنس افرادی است که مقصود خدا از «هُم» در ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ هستند.
۲. از ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرَ﴾، این نوع «تطهیر» نیز حتماً مقصود است.